

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۱۷

ای مهر تو بر تمام عالم شده فرض
بر ذمه امت حق احسان تو فرض
بی مهر تو حق نمی کند هیچ قبول
روزی که رسد نامه اعمال به عرض
دیشب به سرم باز هوای دگر افتاد
در خواب مراسوی نجف رهگذر افتاد

چشمم به ضریح شه والا گوهر افتاد
این نغز در آن لحظه مرا در نظر افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد
این قبر علی شاه نجف خسرو دین است
این مرقد سلطان جهان روی زمین است
خاک در او مرجع اسلام مبین است
باید ز ره صدق بر این خاک در افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد
این روضه رضوان که به جنت زده پهلو
مغز فلک از عطر نسیمش شده خوشبو
باشد به نسیم سحری رایحه او
کز بوی بهشتش چنین بی خبر افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد
کام دهن از نام علی گشت تلاوت
گل در چمن از نام علی گشت طراوت
هر کس که به این سلسه بنمود عداوت
در روز جزا جایگهش در سقر افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد
اولاد علی شافع روز عرصاتند
دارای مقامات رفیع و درجاتند
در روز قیامت همه اسباب نجاتند
ای وای بر آن کس که به این دوده در افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد
آن کس که به ذریّه او ظلم و جفا کرد
بد کرد نفهمید و غلط کرد و خطا کرد
دیدى که یزید از ستم و جور چها کرد
آخر به درک واصل و روحش شرر افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد^{۲۹۶}

۲۹۶- این اشعار به غیر از دو بیت اول سروده میرزا فرج الله شازندی است .

توضیح اینکه شعری دیگری با همین وزن و قافیه توسط سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی معروف به نسیم شمال در مدح امام رضا (ع) نیز سروده شده است .

احمد بن اعثم کوفی گوید که بعد از آنکه کعب ابن سوربه^{۲۹۷} ضرب تیغ مالک اشتر نخعی جان به مالک سقر سپرد و غلامی از قبیله ازدوایل^{۲۹۸} به جانب مالک شتافت و از مالک به حکم قضا به او رسید آنچه به ماضی(نفر قبل)رسید پس عبدالرحمن بن عتاب^{۲۹۹} از سپاه عایشه در برابر مالک آمده باز مالک او را بلا مهلت به یاران گذشته در جحیم ملحق ساخت آنگاه اسود نامی به میدان شتافت محمدبن ابابکر به یک ضربت او را بئس المصیر فرستاد عون بن قبط در پیش روی عایشه ایستاده مبارز طلبید محمدحنفیه او را از زحمت حیات خلاص نموده و به اسکان جهنم او را قرین فرمود وهم چنین یک یک نام آوران سپاه عایشه مهار شتر آن را گرفته مبارز می طلبیدند و به قتل می رسیدند تا آن که نود وهشت ناکس که جمله متمسک بودند به عروه غیر الوثقی^{۳۰۰} مهار آن شتر شوم کشته شدند .

ابوحنیفه دینوری گوید : که اینقدر تیردرآن روز برهودج عایشه نشسته بود که جای آن که سوزنی در آن قرار گیرد نبود و طایفه بنوحیه از غایت حماقت سرگین شتر^۱عایشه را برگرفته می بویدند و می گفتند : که بوی این سرگین بسی از بوی عنبر خوشبو تر است و پس از تعطیر^۲دماغ سرخوش روی به معرکه بنهادند و از ضرب شمشیر موالیان امیرالمومنین وارد به اسفل السافیلین می شدند تا اینکه جمعی کثیر از طایفه بنوحیه در آن روز بی سر و بی دست افتادند هر کدام مهار شتر او را می گرفتند فورا به قتل می رسیدند و دیگری پیش می آمد و مهار شتر را می گرفت.

(گزین)

واعجبا که سپهر واژگون و حرکت ناهنجار چرخ وارون دختر دو خلیفه را برشتر می نشانند یکی دختر ابی ابکر بن ابی قحافه که چشم از فرمایش سید الانبیاء پوشیده که فرمود : یا علی حربک حربی^۳دژر محمل رزه پوش نشسته آن خلق گمراه را به سوی نیران راه مینمود و با بود آن خلق احمق این همه اهتمام در محافظت او می نمودند و در پای شتر او بعد از اینکه از ایمان گذشته بودند از جان هم می گذشتند اما یکی دیگر دختران خلیفه

۲۹۷- کعب بن سور اذی از تابعین و رهبر طایفه ازد بود. زمانی نزد عمر بود و زنی شکایتی عجیب طرح کرد. کعب بن سور راه حل به او ارائه داد. عمر پس از مشاهده این امر، او را به قضاوت شهر بصره منصوب کرد. در واقعه جمل، قبل از وقوع جنگ، شورشیان به رهبری طلحه، زبیر و عایشه وارد بصره شدند. کعب بن سور قصد کناره گیری داشت؛ اما عایشه وی را به پیوستن به شورشیان و جنگ با امیرالمومنین دعوت کرد. او که ابتدا اصرار بر کناره گیری داشت، گفت نمی تواند سخن مادرش را اجابت نکند (اشاره به این که همسران پیامبر، مادر مومنان اند) و به اصحاب جمل پیوست و در همان جنگ - که در سال ۳۶ هجری رخ داد- کشته شد.

۲۹۸- یکی از قبایل عرب به نام ایل عرب ازدوایل .

۲۹۹- عبدالرحمن بن عتاب بن اسید الاسیدی . از مردم مکه و از امرای آن ناحیه . رسول(ص) او را با صغر سن وی بر مکه ولایت داد.

۳۰۰- عروه غیر الوثقا : دستاویز نا محکم، دلیل و منطق نا مستدل .

۳۰۱- سرگین شتر : مدفوع شتر .

۳۰۲- تعطیر : خوش بو کردن .

۳۰۳- جنگ با علی جنگ با من است .

برحق ووصی مطلق خیر البشر علی ابن ابی طالب بودند که پاره تن بتول و نور چشم رسول بودند از روی ظلم و عداوت بر روی شتر نشاندند و اصلاً از این عمل نادم نمی شدند سهل است که عشرت می کردند و به جهت رعایت خاطر ایشان سرهای بریده برادران و فرزندان و شوهران ایشان را برنیزه های عدوان نصب کرده پیش آنها می بردند از اینها گذشته مانند آسرای زنگبار در کوچه و بازار می گردانیدند راوی گوید در کوفه بودم آشوبی در میان خلق افتاده دیدم از کسی سبب آن را سؤال کردم آن مرد مرا از قتل نهیب^{۳۰۴} و آسیری آل رسول مطلع ساخت

چون به جستجو در آمدم
دیدم زنان چند به جمازه ها سوار
سرها برهنه هم چه اسیران زنگبار
هر زن چه جان گرفته در آغوش کودکی
آن کودکان زسوز عطش جمله بیقرار
برروی کودکان زکلف^{۳۰۵} بزخ قمر
آثار ضرب سیلی کفار آشکار
در آن میانه دخترکی هم چه آفتاب
چون ابر نوبهار بود از دیده اشکبار
هر دم زدی به سینه و نالیدی از جگر
نوعی که بر فلک شدی از ناله اش شرار
با آه آتشین به سر باب خویشتن
سر کرداین ترانه که ای باب ممتحن^{۳۰۶}
خوار و ذلیل کوچه و بازارم ای پدر
نیلوفری شده گل رخسارم ای پدر
من طفلم و زتشنه لبی رفته طاقتم
تاب چنین بلیه کجا دارم ای پدر
کس نیست تا به شمر کند التماس من
کان جور پیشه کم کند آزارم ای پدر^{۳۰۷}

۳۰۴- نهیب: ترس و بیم .

۳۰۵- کلف: سیاهی زرد آمیخته .

۳۰۶- این اشعار در کتاب طریق البکاء موجود است .

۳۰۷- این اشعار در فرودنسخه سکینه در مجلس بازار شام زمینه میرانجم نیز است .

خلاصه در آن روز حضرت امیر به نفس نفیسی چندان از آن گروه ناپاک را به خاک هلاک افکند که ذوالفقار خم گشته آن بزرگوار از دلدل فرود آمد و آن تیغ به زانوی مبارک نهاده راست نمود و دوباره سوار شد و خرمن جمع کثیری از آن منافقان را به باد فنا داد باز اعوجاج^{۳۰۸} شمشیر آن حضرت به هم رسید .

ابوحنیفه دینوری گوید که در مرتبه ثانی که ذوالفقار آن شیر کردگار خم شده بود عمرو بن بشیر که از جمله شجاعان بود از عقب به جانب آن قهرمان حضرت جبروت تاخت آن سر کرده اصحاب یمین به دست یسار کمر آن نابکار را گرفته او را از زمین در ربود و چنان بر زمین زد که استخوانهای او درهم شکست پس دو مرتبه آن حضرت پیاده شده و باز ذوالفقار خود را به زانوی مبارک نهاده راست کرد و سوار شد .

(گریز)

ای موالیان اگرچه در حرب جمل وسایر حروب و غزوات از جناب مرتضوی شجاعت های لا تعدد لا تحصی^{۳۰۹} به ظهور رسید لکن آن جناب به اتفاق جمهور مورخین و محدثین هرگز بی معین و یار نبود و تن تنها خود را بر جمع کثیری نرده و منفرد بر لشکری حمله ننموده و از اینها گذشته در هریک از این حربها لبش تشنه و شکمش گرسنه نبود و نوجوانش به خاک و خون آغشته نبودند و صدای ناله عیال و اطفالش به گوشش نرسیده جان شیعیان و محبان به فدای فرزندش حسین باد که در صحرای کربلا زمانی که اهل نا اهل کوفه آتش فتنه و فساد را فروختند از یک طرف خون نوجوانانش را به خاک هلاک ریختند و از طرف دیگر اطفال تشنه لبش به دامان آن حضرت آویخته آن مظلوم بی یار و آن غریب افکار با کمر شکسته و قلب خسته به قوت و قدرت شجاعت الحسینی میمنه را بر میسر و میسر را بر قلب و قلب را بر جناح و جناح را بر کمین گاه زده بانگ الحذر و ناله الامان در لشکر مخالف افکند و کاری کرد و مقاتله با اثر او نمود که از ابتدای ایجاد تا انتهای خلقت موجودات گوشی نشیده و چشمی ندیده .

خلاصه کلام در آن روز حضرت امیر چون دید که اهل بصره این همه اهتمام در حفظ آن شتر منحوس می نمایند آن حضرت به مالک اشتر و قیس بن سعد عبادی انصاری^{۳۱۰} و عمار یاسر و محمد بن ابی بکر و سایر دلیران اصحاب را فرمود که تا این شتر برپاست ایشان چنین جانفشانی نموده و در رکاب حرب سر ساینند این شتر را پی نمائید ایشان حملات عدیده ای نموده خلق را از اطراف شتر عایشه دور ساختند مالک اشتر نزدیک هودج عایشه رسید یک پای آن شتر را به ضرب تیغ مقطوع ساخت و با آن حال از پا در نیامد مالک پای دیگر او را به ضرب شمشیر قلم کرد و آن شتر همچنان ایستاده بود مالک متحیر شد در آن اثنا حضرت امیر به آن موضع رسید و فرمود که دست او را قطع کن که این شتر را شیطان و جن نگاه داشته اند مالک به موجب فرموده عمل نمود و دستهای او را قطع نمود شتر سینه خود را بر زمین نهاد و آوازی مهیب کشید عمار یاسر دوید و بندهای هودج

۳۰۸- اعوجاج : تاب برداشتن .

۳۰۹- لاتحصی : بی شمار .

۳۱۰- قیس بن سعد بن عباده خزرجی، (در گذشته ۶۰ق) از صحابه انصاری امیر اکرم (ص)، بزرگ قبیله خزرج، از کارگزاران حکومت علوی و فرماندهان سپاه امام علی (ع) و امام حسن (ع) و از سخاوتمندان مشهور عرب.

عایشه را برید حضرت امیر به محمد ابی بکر فرمود که خواهر خود را دریاب و مگذار که غیر از تو کسی به نزد او رود .

پس محمد بن ابی بکر دست در اندرون هودج کرد تا عایشه را از هودج برآورد از او پرسید تو را زخمی رسیده عایشه گفت :نی .

وازشدت اضطراب آواز برادر خود را نشناخت و چون دست محمد به بدن عایشه رسید فریاد برکشید که واسوفا کیست که مس کرد جایی را که به غیر از سید الانبیاء مَس نکرده .

محمد گفت : که خاموش باش منم برادر تو محمد این چه کاری بود که کردی آبروی خود را به باد دادی و خود را در معرض هلاک در آوردی .

خلاصه چون سید اوصیاء از امر جنگ فارغ شد کس نزد عایشه فرستاد که باید به مدینه روی عایشه قبول نکرد پس آن حضرت جناب امام حسن را به نزد او فرستاد او به عایشه پیغام داد که اگر نیروی تو را طلاق گویم^{۳۱۲} عایشه عزم رفتن نمود و حضرت امیر فرمود که جماعتی از زنان بصره لباس مردانه بپوشند و عمامه بر سر ببندند و با عایشه تا به مدینه همراه باشند .^{۳۱۳}

(گریز)

ای موالیان اهل نا اهل کوفه در آن حرب جملگی حاضر بودند و دیدند که حضرت امیر با عایشه که این همه خطا و طغیان از او صادر شد چه معامله فرمود با وجود آن که مصدر قتل چندین هزار کس شده بود آن حضرت با او چه نوع سلوک فرمود او را با نامحرم روانه مدینه نفرمود و آن جماعت دختران علی را بی جرم و تقصیر برشتران بی محمل و محملهای بی روپوش سوار کرده در کوچه و بازار می گردانیدند .

سبحان الله که در ازای احسان و نیکی و حمایت که به دختران علی نماید تا زیانه برایشان می زدند اما احسان ایشان نان و خرما به رسم تصدق و به جای نیکی با ایشان سرهای نوجوانان ایشان را در برابر چشم آن ستم کشان میآوردند و هر ساعت به حرف دل خراشی و سخن ناخوشی خاطر های حزین آن مظلومان را می خستند .